

مقاله‌ی پژوهشی

## پیوند اپونیم‌های علوم پزشکی با اساطیر

یگانه فرمانیان<sup>۱</sup>، عاتکه رسمی<sup>۲\*</sup>

1. دانشجوی پزشکی، کمیته‌ی تحقیقات دانشجویی دانشگاه علوم پزشکی ارومیه، ارومیه، ایران.

2. دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهیدمدنی آذربایجان، تبریز، ایران.

## چکیده

اصطلاحات پزشکی که در حال حاضر به کار می‌روند، از منابع مختلف نشأت گرفته‌اند. این اصطلاحات اغلب از یک اپونیم گرفته شده‌اند؛ اپونیم، در اصل نام پزشک و دانشمندی است که یک ناهنجاری یا روش درمانی را کشف کرده یا اولین بار یک ناهنجاری را گزارش کرده؛ همچنین می‌تواند نام منطقه‌ای باشد که یک بیماری اولین بار در آنجا شیوع یافته است. اپونیم‌ها گاه با اسطوره و ادبیات و هنر نیز پیوند می‌یابند؛ البته شخصیت‌های اساطیری و ادبی و هنری که در علم پزشکی به صورت اپونیم کاربرد یافته‌اند، اغلب به اساطیر یونان و روم مربوط می‌شوند. اگرچه بدون اطلاع از نام‌های قدیم یک بیماری چون: سرسام، برسام، داءالفیل، داءالرقص، پیسی، دق، ذات‌الریه و ذات‌الجنب می‌توان به تخصص در علم پزشکی دست یافت، یادآوری نام‌های ادبی و اساطیری، حتی آن‌هایی که امروزه کاربرد عملی ندارند یا در جایی از تاریخ پزشکی فراموش شده‌اند، علم پزشکی را تلطیف کرده و به ما امکان می‌دهد علم و هنر را به هم پیوند دهیم. در این مقاله اپونیم‌های مربوط به علوم پزشکی در شاخه‌های آناتومی و بیوشیمی بر مبنای اسطوره مطالعه و بررسی می‌شود.

واژگان کلیدی: اپونیم، اسطوره، پزشکی.

\* نویسنده‌ی طرف مکاتبه:

عاتکه رسمی

آدرس: استان آذربایجان شرقی، تبریز، 35

کیلومتری جاده تبریز - مراغه، دانشگاه شهید

مدنی آذربایجان

کد پستی: 5375171379

تلفن: 9059424547

Email: [rasmi1390@yahoo.com](mailto:rasmi1390@yahoo.com)

تاریخ دریافت: 1400/03/23

تاریخ پذیرش: 1400/07/12

تاریخ انتشار: 1400/11/02

## مقدمه

اپونیم<sup>۱</sup>، برگرفته از اصل یونانی<sup>۲</sup>، به معنای استفاده از نام شخصی (واقعی یا خیالی) به خاطر داشتن یک ویژگی برای منظوری دیگر است؛ برای مثال، این کلمه می‌تواند به اجداد اسطوره‌ای یا حیوانات توتمی یا چیزی که یک گروه اجتماعی (مانند یک قبیله) آن را مبدأ خود می‌داند، اشاره داشته باشد. این ابزار زبانی در علم پزشکی نیز به‌عنوان سنتی دیرینه، کاربردی گسترده دارد. این امر اغلب برای تکریم و زنده‌نگه‌داشتن یاد پزشک و دانشمندی است که نقش اصلی را در شناسایی و درمان یک بیماری داشته است؛ چنان‌که سندرم کوشینگ<sup>۳</sup> که در اثر افزایش فعالیت قشر غده‌ی آدرنال به وجود می‌آید، با نام هاروی ویلیام کوشینگ<sup>۴</sup> جراح مغز و اعصاب، سندرم رایتر<sup>۵</sup> که نوعی از آرتریت راکتیو است، با نام هانس رایتر<sup>۶</sup> (۱) و فلج لرزان یا پارکینسون<sup>۷</sup> با نام جیمز پارکینسون<sup>۸</sup> شناخته شده‌اند (۲).

در طول تاریخ پزشکی، صدها اپونیم برای علائم جسمی، رفلکس‌ها، فلج‌ها، کیست‌ها، انقباض‌ها، بیماری‌ها و اختلالات سوماتوفرم<sup>۹</sup> و غیره پدید آمده است. اپونیم‌ها علاوه بر توصیف بیماری‌ها، گاه برای شناسایی ساختارهای آناتومی و بیوشیمی نیز به کار می‌روند؛ چنان‌که گره رانویه<sup>۱۰</sup> (فرورفتگی‌های غشای میلین در تارهای عصبی) به نام کاشف آن، لویی آنتوان رانویه<sup>۱۱</sup>، فاکتور هاگمن<sup>۱۲</sup> (یکی از پروتئین‌های دخیل در انعقاد

خون) به نام جان هاگمن<sup>۱۳</sup> که اولین بار کمبود این فاکتور را گزارش کرده و فاکتور پروور<sup>۱۴</sup> (ترومبوکیناز) به نام استوارت پروور<sup>۱۵</sup> که این فاکتور در او شناسایی شده، نامیده شده‌اند.

## بیان مسأله

اسطوره‌شناسی از وجوه ضروری فرهنگ بشری است که با صحنه‌های زندگی و شعائر انسان باستانی در ارتباط است. «بر اساس رویکرد فراتاریخی میرچا الیاده<sup>۱۶</sup>، انسان در عصر اسطوره‌های باستانی به خداوند و آسمان، نزدیک بود و از این رو، [الیاده] آن روزگار را عصر طلایی بشر می‌نامد و معتقد است بشر مدرن با فاصله‌گرفتن از آن وضعیت بهشتی، دچار آشفتگی و اضطراب روحی‌روانی شده است» (۳). بر اساس نظریه‌ی وی، مشکلات دوران مدرن ناشی از غیاب امر قدسی یا فراتاریخی اسطوره‌ای است که تاریخ‌مندی انسان جدید، آن را به فراموشی سپرده و در نتیجه در دوره‌ی جدید، سیر قهقرایی، گریبان‌گیر انسان از خودبیگانه شده است (۳). بر همین مبنا انسان مدرن به اسطوره روی می‌آورد و حتی اصطلاحات علوم پزشکی را با اسطوره‌ها پیوند می‌دهد؛ از این رو، برای قرن‌ها خدایان یونانی و رومی، نه تنها در موزه‌ها و کتابخانه‌ها، بلکه در سالن‌های تشریح نیز حضور یافتند؛ چنان‌که اسکلیپوس<sup>۱۷</sup> و دخترانش هیگیه یا<sup>۱۸</sup>، مدیترینه<sup>۱۹</sup> و پاناسئا<sup>۲۰</sup>، نمادهای بهداشت و پزشکی و درمان، به اساطیر یونان مربوط می‌شوند و هم‌اینک نیز عصای اسکلیپوس که یک یا دو مار بر آن پیچیده شده است، نماد دارو و درمان به

12. Hageman Factor: Factor XII

13. Hageman

14. Factor X Prower Factor

15. Stuart Prower

16. Mircea Eliade

17. Asclepius

18. Hygeia

19. Mediterranean

20. Panacea

1. Eponym

2. Επώνυμος

3. Cushing's Syndrome

4. Harvey Williams Cushing

5. Reiter's Disease

6. Hans Reiter

7. Parkinson's Disease

8. James Parkinson

9. Somatoform disorder

10. Nodes of Ranvier

11. Louis-Antoine Ranvier

شمار می‌آید (۴).

تاندون آشیل<sup>۴</sup>

تاندون آشیل بزرگ‌ترین و مهم‌ترین تاندون عضلانی در بدن است (نک: تصویر شماره‌ی یک). نام این تاندون (زردپی) از شخصیت اسطوره‌ای آشیل گرفته شده است. آشیل پسر «پله»<sup>۵</sup>، پادشاه شهر فتی<sup>۶</sup> در تسالی<sup>۷</sup> بود. نسب او از طرف پدر، به زئوس<sup>۸</sup> می‌رسد و مادر او رب‌النوع<sup>۹</sup>، تیتیس<sup>۹</sup>، دختر اوسنوس<sup>۱۰</sup> خدای اقیانوس است. بنا به روایتی، تیتیس، آشیل را در اوآن کودکی در آب رودخانه‌ی زیرزمینی استیکس<sup>۱۱</sup> شست و شو داد. خاصیت این آب چنین بود که هر کس در آن شست و شو می‌کرد، روپین تن می‌شد؛ منتهی هنگام فروکردن آشیل در آب، به پاشنه‌ی پای او که در دست تیتیس بود، آب نرسید (۵) و این بخش از بدن آشیل، آسیب‌پذیر ماند؛ بنابراین، تیر کشنده‌ی پاریس<sup>۱۲</sup>، با اصابت به پاشنه‌اش، او را از پای درآورد؛ از این رو، پاشنه‌ی آشیل در بسیاری از فرهنگ‌ها نماد ضعف انسانی است (نک: تصویر شماره‌ی دو). فیلیپ ورهین<sup>۱۳</sup>، کالبدشناس هلندی قرن هجدهم، اولین کسی بود که به زردپی آشیل توجه کرد. او بعد از صدمه‌دیدن پایش، آن را تشریح و اجزایش را نقاشی کرد (نک: تصویر شماره‌ی سه) و پس از آن، تحصیلات الهیاتی خود را برای آموختن علم پزشکی رها کرد و قوی‌ترین تاندون را در بدن انسان، با عنوان ضعیف‌ترین عضو پهلوان یونانی، نام‌گذاری کرد. بعدها لورنز هیستر<sup>۱۴</sup>، جراح آلمانی، به‌طور صریح از این عضو، با نام تاندون آشیل یاد کرد. اگرچه در سال ۱۸۹۵م. «نام‌گذاری آناتومیکای بازل» (BNA)<sup>۱۵</sup> این تاندون را، تاندون

برخی از آپونیم‌های علوم پزشکی که با اساطیر هم‌پیوندی دارند، در دوره‌ی رنسانس پدید آمده‌اند؛ با این حال، تاریخ و محل پیدایش و پدیدآور این آپونیم‌ها به‌صورت دقیق مشخص نیست؛ چراکه هیچ‌یک از فرهنگ‌ها اطلاعاتی دقیق درباره‌ی اتیمولوژی آن‌ها ارائه نمی‌دهند و فقط به اطلاعاتی پراکنده در باب پیوند خدایان اساطیر با کالبد انسانی می‌پردازند که در این مقاله به وجه تسمیه‌ی هر یک پرداخته می‌شود.

## روش تحقیق

به خاطر علاقه‌ی بشر به اسطوره و ادبیات و هنر، آپونیم‌های پزشکی نیز با اسطوره و ادبیات و هنر پیوند می‌یابند که بخشی از آن‌ها، به بیماری‌ها و ناهنجاری‌های مادرزادی و اکتسابی چون: ژیگانتیسم<sup>۱</sup>، گوش‌های ساتیر<sup>۲</sup> و پروتئوس<sup>۳</sup>، و بخشی دیگر به اندام‌ها و اجزای سازنده‌ی بدن انسان چون: شاخ آمون، مهره‌ی اطلس و تاندون آشیل مربوط می‌شوند. آپونیم‌های بیماری‌ها با اساطیر و همچنین ادبیات و آثار هنری پیوند می‌یابد؛ اما آپونیم‌های مربوط به بدن انسان اغلب با اساطیر کلاسیک یونان و روم پیوستگی دارد. به دلیل گستردگی موضوع، این مقاله به شیوه‌ی توصیفی و تطبیقی، تنها به آپونیم‌هایی که با اندام‌ها و اجزای سازنده‌ی بدن انسان، ارتباط دارد پرداخته می‌شود. بر اساس این مطالعه، آپونیم‌های اساطیری که در حوزه‌ی آناتومی و بیوشیمی شهرت دارند به قرار زیر هستند:

9. Tethys
10. Oceanos
11. Styx
12. Paris
13. Philip Verheyen
14. Lorenz Heister
15. Basle Nomina Anatomica

1. Gigantism
2. Ears of Stayr
3. Proteus
4. Achilles tendon
5. Pelee
6. Phthie
7. Tasali
8. Zeus



تصویر شماره ۳- از کلکسیون پیتر دهیده<sup>۲</sup> (۶)

### شاخ آمون<sup>۳</sup>

هیپوکامپ<sup>۴</sup>، به عنوان مرکز سیستم لیمبیک در حافظه‌ی نقشه‌ی شناختی<sup>۵</sup>، نقش اساسی در پردازش و بازیابی دو نوع حافظه‌ی آشکارکننده<sup>۶</sup> و حافظه‌ی فضایی<sup>۷</sup> در انسان و حیوان دارد. تکامل هیپوکامپ با تکامل مغز، ارتباطی بسیار نزدیک دارد. هیپوکامپ در کف گیجگاهی بطن جانبی قرار دارد و از دو قسمت شاخ آمون و شکنج دنداندار تشکیل می‌شود (۹). ژولیوس سزار آرانزی<sup>۸</sup>، آناتومیست ونیزی، در سال ۱۵۸۷ م. برای اولین بار هیپوکامپ را مطالعه کرد. او آن را به صورت بخشی در امتداد کف شاخ گیجگاهی بطن جانبی توصیف کرد و آن را ابتدا به کرم ابریشم و بعداً به اسب دریایی تشبیه کرد. اصطلاح «هیپوکامپ» برگرفته از کلمه‌ی یونانی «هیپو» به معنی اسب و «کامپوس» به معنی «هیولای دریا» است؛ زیرا ساختاری شبیه به شکل اسب دریایی دارد (۱۰) (نک: تصاویر شماره‌ی چهار و پنج).

کالکائال<sup>۱</sup> نامید، پزشکان در سراسر جهان به کاربرد اپونیم تاندون آشیل اصرار ورزیدند و این زردپی هنوز هم به همین نام شناخته می‌شود (۶).



تصویر شماره ۱- تاندون آشیل (۷)

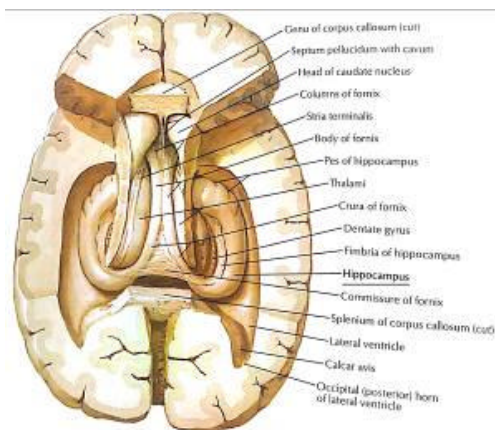


تصویر شماره ۲- تیر کشنده در پای آشیل (۸)

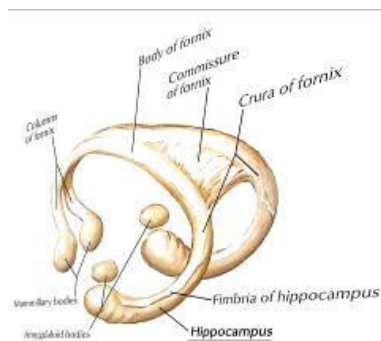
5. Cognitive Map
6. Declarative memories
7. Spatial relationships
8. Julius Caesar Aranzi

1. Calcaneal
2. Pieter DeHeyde
3. Aornu Ammonis
4. Hippocampus

بزرگ داشته می‌شد» (۱۱) (نک: تصویر شماره‌ی هفت).



تصویر شماره‌ی ۶- هیپوکامپوس (۷)



تصویر شماره‌ی ۴- هیپوکامپوس (۷)



تصویر شماره‌ی ۷- آمون ایزد مصری (۱۲)

### اطلس<sup>۲</sup>

مه‌ری اطلس یا CI اولین مه‌ری گردن انسان است که در زیر جمجمه و روی مه‌ری آکسیس<sup>۳</sup> واقع شده و وزن سر را با مفصل زدن با استخوان پس‌سری در قاعده‌ی جمجمه حمل می‌کند. «این مه‌ره تنه و زائده‌ی خاری ندارد. یک قوس قدامی و یک قوس خلفی دارد. یک توده‌ی خارجی در هر طرف دارد. سطح مفصلی واقع بر سطح فوقانی آن، با کوندیل استخوان اکسیپیتال مفصل می‌شود (مفصل آتلانتو-اکسیپیتال<sup>۴</sup>) و سطح

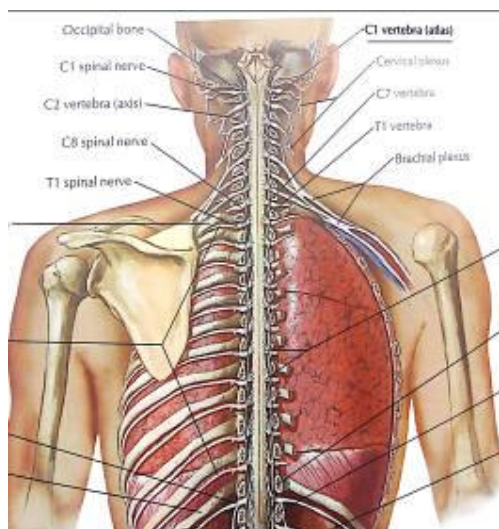
3. Axis
4. atlantooccipital joint



تصویر شماره‌ی ۵- شباهت اسب آبی با هیپوکامپ

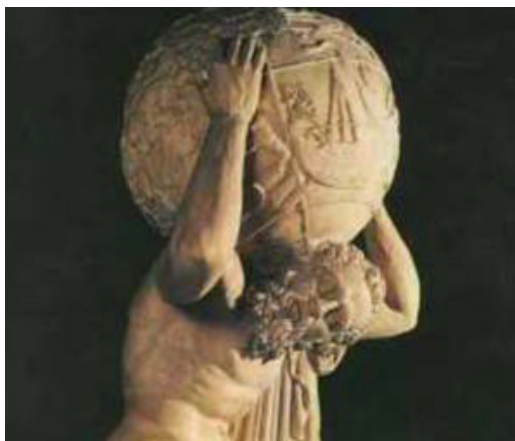
در دهه‌ی ۱۷۴۰ م. جراحی پاریزی به نام رنه‌ژاک کروسانت دو گارنجوت<sup>۱</sup>، اصطلاح «شاخ آمون» را برگرفته از شاخ آمون، خدای مصر باستان ابداع کرد. اساس این ارتباط، ماهیت منحنی هیپوکامپ است (نک: تصویر شماره‌ی شش). «آمون» یا «آمن» نام ایزد بزرگ مصری است که بیشتر، عنوان شهریار ایزدان را داشته است؛ به همین سبب، یونانیان او را با زئوس یکی می‌دانستند. «آمون معمولاً به شکل چهره‌ی انسانی برنزه، تصویر می‌شود که دستاری تاج‌گونه با دو نخل موازی بلند بر سر دارد. گاه نیز، او را با سر قوچ شاخ‌دار نمایانده‌اند. این حیوان در «کارناک» جنبه‌ی مذهبی داشته و به‌عنوان تجسم زنده‌ی ایزد،

1. René-Jacques- Croissant De Garengot
2. Atlas



تصویر شماره ۸ - مهره‌ی اطلس (۷)

## موزه‌ی ملی ناپل (۶)



تصویر شماره ۹ - تندیس اطلس، متعلق به حدود ۱۵۰ م.م

مینرو<sup>۶</sup>

مینرو در اساطیر اتروسکی<sup>۷</sup> الهه‌ی رومی خرد، جنگ، عدالت، قانون، پیروزی و حامی هنر، تجارت و استراتژی است.

مفصل واقع بر سطح تحتانی آن با آکسیس<sup>۱</sup> مفصل می‌شود (مفصل آتلانتو-آگزیال<sup>۲</sup>) (۱۳) (نک: تصویر شماره‌ی هشت). نام این مهره با «اطلس»، قهرمان اسطوره‌ای یونان و روم، ارتباط دارد. اطلس، به معنی (حمل‌کننده) یا (تحمل‌کننده) (۱۴)، در اساطیر یونان و روم از زمره‌ی تیتان‌ها<sup>۳</sup> و موجودات عجیب و خارق‌العاده است که با خدایان نافرمانی آغاز کرد. او به دلیل مشارکت در جنگ تیتان‌ها، از سوی ژئوس به حمل آسمان‌ها بر دوش خویش محکوم شد. از آن زمان، این شخصیت افسانه‌ای همواره در حاشیه‌ی غربی جهان که شب و روز با هم روبه‌رو می‌شوند، در اقیانوسی که بعداً به نام او اقیانوس اطلس نامیده شد، ایستاده است (نک: تصویر شماره‌ی نه). در قرن شانزدهم که در اروپا کتاب‌های جغرافیایی با نقشه انتشار یافتند، صورت اطلس را درحالی‌که کره‌ی زمین را حمل می‌کرد، بر پشت جلد کتاب‌های مزبور ترسیم کردند و از آن پس کتاب‌های مشتمل بر نقشه‌ی جغرافیا را «اطلس» خواندند (۵): سپس این امر به دیگر فرهنگ‌ها، مانند اطلس آناتومی بدن انسان که از نقشه و تصویر برای تفهیم بیشتر بهره می‌گیرند، تعمیم داده شد. در قرن اول میلادی، دانشمند رومی، پلینی بزرگ<sup>۴</sup>، با هوشمندی برای بالاترین قسمت گردنی، اصطلاح اطلس را به کار گرفت. حدود صد سال بعد، جولوس پولوکس<sup>۵</sup>، متخصص مشهور در اصطلاحات باستانی، از اصطلاح اطلس برای تعیین هفتمین مهره در انسان استفاده کرد. این تعریف برای مدت طولانی به قوت خود باقی بود. در حدود سال ۱۶۰۰ م. اصطلاح اطلس به‌طور قطعی به بالاترین مهره اطلاق شد (۶)؛ البته می‌توان حدس زد که پیوند اطلس و مهره‌ی گردن از این روست که هر دو باید به‌طور مداوم، باری سنگین را تحمل کنند.

5. Julius Pollux  
6. Mienrva  
7. Etruscan

1. Axis  
2. Atlanto-axial joint  
3. Titans  
4. Pliny The Elder

## آرچنه<sup>2</sup>

آرچنه به معنای عنکبوت و تار عنکبوت است. عنکبوتیه از جمله لایه‌های محافظ مغز است و به علت شکل تار عنکبوت مانند آن، این نام را به خود گرفته است؛ «عنکبوتیه یک غشاء غیرتراوا و نازک است که مغز را می‌پوشاند و در بین نرم‌شامه در داخل و سخت‌شامه در خارج قرار می‌گیرد. این لایه توسط یک فضای بالقوه، موسوم به فضای زیرسخت‌شامه و توسط فضای زیرعنکبوتیه که با مایع مغز- نخاعی پر شده از نرم‌شامه جدا می‌شود. عنکبوتیه، پلی بر روی نودان‌های سطح مغز ایجاد می‌کند و در برخی مناطق فاصله‌ی عنکبوتیه و نرم‌شامه افزایش می‌یابد تا قنات‌های زیرعنکبوتیه تشکیل شوند» (۱۳) (نک: تصویر شماره‌ی یازده). عنکبوتیه وظیفه‌ی ضربه‌گیری از مغز را بر عهده دارد. این نام از آرچنه (به یونانی ἀρχή) گرفته شده است. آرچنه در اسطوره‌های یونان باستان، نام دختری است که طبق افسانه‌ها، در هنر بافندگی به سطحی عالی دست یافت. همه او را شاگرد آتنا<sup>۳</sup> می‌دانستند؛ ولی او هنر خود را حاصل زحمت و پشتکار خویش می‌دانست. آتنا در چهره‌ی پیرزنی به نصیحت او پرداخت، اما آرچنه، الهه‌ی آتنا را به چالش کشید و چون بافت او بهتر از بافت آتنا بود، مورد خشم آتنا قرار گرفت. آرچنه نامیدانه، خواست خود را حلق‌آویز کند، اما آتنا او را به عنکبوتی تبدیل کرد که همیشه تار و پود می‌بافت (۵) (نک: تصویر شماره‌ی دوازده).

مینرو حامی خشونت‌ی مانند مریخ نیست، بلکه فقط نمود جنگ دفاعی است. رومی‌ها او را با الهه‌ی یونانی آتنا برابر می‌دانند (۵). مینروا به همراه «مستری» و «جونو» یکی از خدایان سه‌گانه‌ی روم در کاپیتولین است. او الهه‌ی موسیقی، شعر، پزشکی، خرد، تجارت، بافندگی و صنایع دستی بود. مینروا معمولاً با قامت و ساختاری ورزشی و عضلانی و همچنین زره‌پوش و همراه با نیزه به تصویر کشیده می‌شود (نک: تصویر شماره‌ی ده). او به‌عنوان مهم‌ترین الهه‌ی روم، بسیار مورد احترام بود. هیچ عضوی از بدن با نام مینروا نامیده نشده است؛ اما این نام در علم پزشکی به گچ‌گیری اطلاق می‌شود. ژاکت مینروا<sup>۱</sup> نوعی روش گچ‌گیری است که سر و تنه‌ی بیمار در یک قالب گچی قرار می‌گیرد. گچ مینروا در درمان توریتیکولی و شکستگی‌های گردن به کار برده می‌شود. در این روش گچ‌گیری، دور تا دور تمام سر بیمار (به‌جز صورت و گوش‌ها) و تنه‌ی بیمار با گچ پوشانده می‌شود؛ البته امروزه به دلیل پیشرفت تکنیک‌های جراحی، کمتر از گچ مینروا استفاده می‌شود.

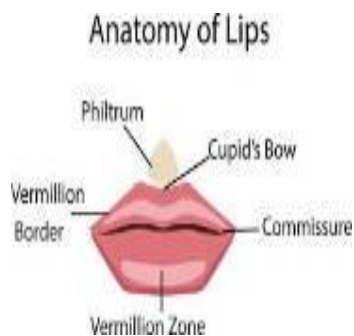


تصویر شماره‌ی ۱۰- مجسمه‌ی مینروا مربوط به چهارصد سال قبل از میلاد مسیح (۱۵)

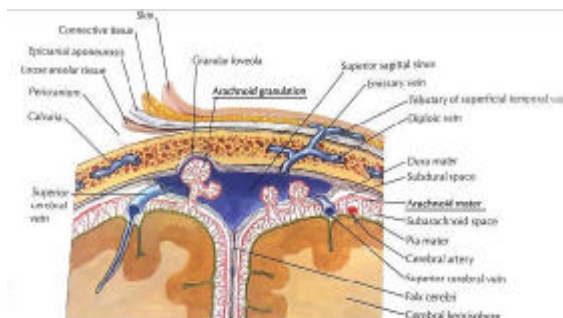
3. Atena

1. Minerva cast  
2. Archene

تیر و کمان به تصویر کشیده شده است (نک: تصویر شماری چهارده). برای اولین بار، در سال ۱۹۶۰ م. از عبارت کمان کوپید برای توصیف منحنی مضاعف لب فوقانی استفاده شد.



تصویر شماری ۱۳-  
کمان کوپید لب



تصویر شماری ۱۱- عنکبوتیه (۷)



تصویر شماری ۱۴-  
تندیس اروس در پیکدیلی  
سرکس<sup>۱</sup> تقاطعی در ناحیه  
وست اند لندن، شهر  
وست مینستر (۱۶)



تصویر شماری ۱۲- چالیش آرچنه و آتنا، اثر دیه گو  
رودریگز د سیلوا ای و لاسکوئز نقاش اسپانیایی دربار فیلیپ  
چهارم (۱۵)

### سیب آدم<sup>۲</sup>

اصطلاح سیب آدم یا سیب بابا آدم، ترجمه‌ی تحت‌اللفظی عبارتی عبری<sup>۳</sup> است؛ «Tappuach» هم به معنای برجستگی و هم به معنی سیب است، درحالی‌که «Adam» را می‌توان به‌عنوان یک انسان یا شخص به معنای حقیقی معنی کرد. در محافل

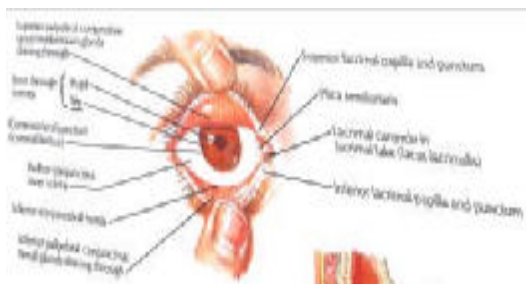
### کمان کوپید<sup>۱</sup>

اصطلاح کمان کوپید، به‌ویژه در ادبیات انگلیسی رایج است و به منحنی مضاعف بالای لب انسان اطلاق می‌شود (نک: تصویر شماری سیزده). کوپید معادل رومی اروس (به یونانی: Ερως) خدای عشق یونانی بود. او به‌عنوان پسر بی‌بالدار و با

3. Tappuach ha Adam

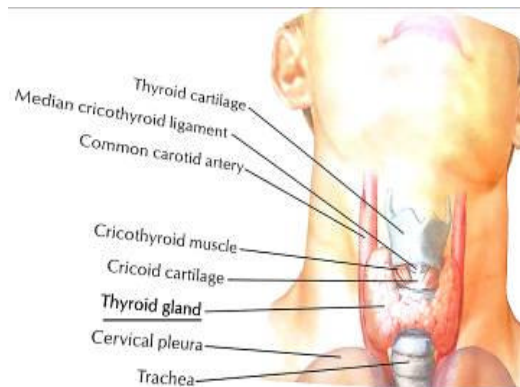
1. Cupid's bow  
2. Adam's Apple

غیرارادی هستند و از الیاف حلقوی و شعاعی تشکیل شده‌اند» (۱۳) (نک: تصویر شماره‌ی ۱۶). کلمه‌ی ایریس از الهه‌ی یونانی ایریس (رنگین‌کمان) گرفته شده است. ایریس (به یونانی: *Iris*: رنگین‌کمان) دختر تامائوس<sup>۳</sup> و الکترا<sup>۴</sup> بود و بنابراین از هر دو طرف، نَسَب به اوشن<sup>۵</sup> می‌رسانید. او معرف قوس و قزح (رنگین‌کمان) و به‌طور کلی رابط بین زمین و آسمان با خدایان و بشر محسوب می‌شد. او را معمولاً با بال و روپوشی نازک که در مقابل خورشید، رنگ قوس و قزح به خود می‌گرفت، نشان می‌دادند. عده‌ای او را همسر زفیر<sup>۶</sup> و مادر اروس<sup>۷</sup> می‌دانند. ایریس مانند هرمس<sup>۸</sup> مأمور رساندن پیام‌ها و اوامر و اندرزهای خدایان بود (۵)؛ از این رو، خدایان را با بشریت پیوند می‌دهد. ایریس به‌شکل دوشیزه‌ی جوان و زیبا با بال‌های طلا به تصویر کشیده شده است. او مانند هرمس حامل یک عصا و یک گلدان است. او همچنین به‌عنوان یکی از الهه‌های دریا و آسمان شناخته می‌شود. ایریس با سرعت باد از این سر دنیا به آن سر دیگر و گاه به اعماق دریا و جهان زیرین می‌رود (نک: تصویر شماره‌ی هفده).



تصویر شماره‌ی ۱۶- ایریس (۷)

پزشکی، گاسپار بوهن<sup>۱</sup>، آناتومیست سوئسی، در سال ۱۵۸۶ م. برای اولین بار از عبارت «سیب آدم» برای اشاره به غضروف سپری حنجره استفاده کرد (نک: تصویر شماره‌ی پانزده). در داستان «میوه‌ی ممنوعه‌ی» حضرت آدم که در سفر پیدایش عهد عتیق آمده، هیچ اشاره‌ای به سیب نشده و همچنین ذکر نشده است که آدم چون میوه‌ی حرام را می‌خورد، ناگاه از خدا هراسان شد و میوه در گلویش گیر کرد؛ اما در قرون وسطی، مشخصات گیاهی و تفسیری تثوریک از میوه‌ی ممنوعه ارائه شد. امروزه نیز سیب آدم، برآمدگی گرد و خفیف حلقوی در گلوگاه مردان، یادآور میوه‌ی ممنوعه یا گناه نخستین یعنی «*Peccatum originale*» است. این تحدب در زنان نیز، هرچند در اندازه‌ی کوچک‌تر وجود دارد (۶).



تصویر شماره‌ی ۱۵- سیب آدم (۷)

## ایریس<sup>۲</sup>

ایریس بخش رنگ‌دانه‌دار چشم، یعنی عنبیه است. «عنبیه یک دیافراگم پیگمانته، قابل انقباض و نازک است که در مرکز آن سوراخی به نام مردمک وجود دارد. الیاف عضلانی عنبیه

5. Ocean
6. Zafir
7. Eros
8. Hermes

1. Caspar Bauhin
2. Iris
3. Thaumias
4. Electra

جوان‌ترین ایزدبانو در میان مویرای<sup>۳</sup> (به یونانی: Μοῖραι): یا الهه‌های سرنوشت) در کنار خواهرانش لاکسیس<sup>۴</sup> و آتروپوس<sup>۵</sup>، در عین حال یکی از کهن‌ترین الهه‌ها در اساطیر یونانی به شمار می‌رود. او دختر زئوس<sup>۶</sup> و تمیس<sup>۷</sup> است، اگرچه برخی روایات، آنانکی<sup>۸</sup> نماد «سرنوشت» را، مادرش دانسته‌اند. کلو تو با نونا<sup>۹</sup> در اساطیر روم باستان، قیاس‌پذیر است. کلو تو توسط دشکی<sup>۱۰</sup> وظیفه‌ی بافتن ریسمان زندگی تمام انسان‌های فانی را بر عهده داشت و همچنین او کسی بود که زمان مرگ افراد، همراه با دیگر تصمیمات مهم در زمینه‌های مشابه، بر عهده‌اش بوده و در واقع طول ریسمان مدت‌زمان زندگی فرد را در طول حیاتش تعیین می‌کرد (۱۷) (نک: تصویر شماره نوزده).

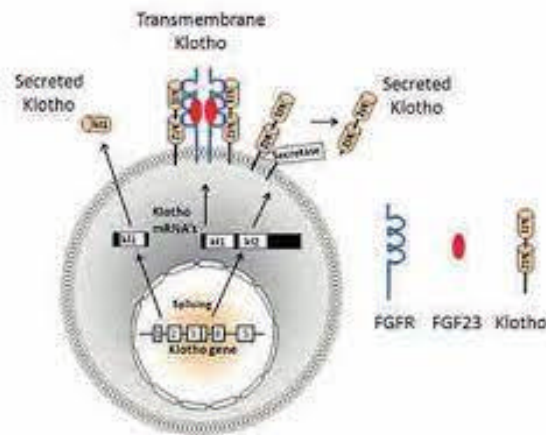


تصویر شماره ۱۷- ایریس حدود ۴۸۰ قبل از میلاد،

موزه هنر (۶)

### پروتئین کلو تو<sup>۱</sup>

علوم پایه‌ی پزشکی، از جمله بیوشیمی نیز، دارای تعدادی اپونیم است. پروتئین کلو تو، پروتئینی غشایی با فعالیت آنزیمی است. این پروتئین به بازدارندگی پیری یا ژن مربوط به طول عمر مربوط می‌شود. کلو تو در سال ۱۹۹۷ م. کشف شد (نک: تصویر شماره ۱۷ هجده). نام کلو تو از اساطیر یونان گرفته شده است. طبق اساطیر یونان باستان، کلو تو<sup>۲</sup> (به یونانی: Κλωθώ).



تصویر شماره ۱۸: شمای ژن کلو تو، رونوشت‌ها و

پروتئین‌ها (۱۸)

6. Zeus
7. Temis
8. Ananke
9. Nona
10. Dashiki

1. Klotho
2. Klotho or Clotho
3. Moirai
4. Lachesis
5. Atropos



تصویر شماری ۲۰- Chimera روی صفحه آپولیایی شکل  
قرمز، ۳۵۰c-۳۴۰ ق.م، موزهی لوور (۲۰)

### ژانوس کیناز<sup>۳</sup>

خانوادهی ژانوس کیناز، یکی از ده خانوادهی شناخته‌شدهی تیروزین کینازهای غیرگیرنده است. پستانداران دارای چهار عضو از این خانواده هستند: *Jak*، *Jak*، *Jak* و تیروزین کیناز ۲ (*Tyk*). کینازها دارای دو حوزهی تقریباً یکسان انتقال فسفات هستند. آن‌ها دامنه‌ی عملکرد متضادی دارند. یکی حوزهی فعالیت کیناز را به نمایش می‌گذارد، درحالی‌که دیگری فعالیت منفی اولین را تنظیم می‌کند. این آنزیم مهم، نقش یک کلید «خاموش‌روشن» را در بسیاری از فعالیت‌های سلولی ایفا می‌کند (۲۱) (نک: تصویر شماره‌ی ۲۱). این نام برگرفته از ژانوس، خدای رومی است. ژانوس را معمولاً با دو چهره تصویر می‌کنند که یکی از آن‌ها به جلو و دیگری به عقب می‌نگرد (۵) (نک: تصویر شماره‌ی ۲۲).

3. Janus kinase



تصویر شماره‌ی ۱۹- مینیاتور خواهران سرنوشت، قرن شانزدهم از هنرمندی ناشناس، موزهی ویکتوریا و آلبرت لندن  
(۱۹)

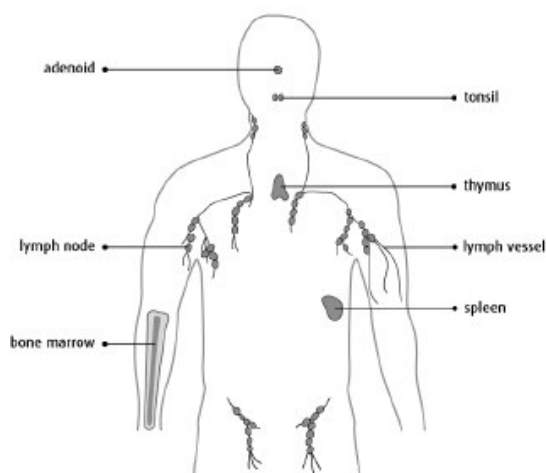
### پروتئین‌های کایمریک<sup>۱</sup>

پروتئین‌های کایمریک، پروتئین‌هایی هستند که با فناوری مهندسی زیستی به دست می‌آیند و بخشی از آن‌ها توسط ژن یک حیوان و بخش باقی‌مانده توسط ژن حیوان دیگر کدگذاری می‌شوند. از این پروتئین‌ها به‌عنوان داروهای بیولوژیکی استفاده می‌شود. کایمریک برگرفته از اساطیر یونانی است. در اساطیر یونانی کایمر (شیمر)<sup>۲</sup> حیوان یالی و موهومی است که به شیر و ماده‌بزی شباهت دارد. گاهی او را به‌شکل حیوانی با سر شیر و پیکر ماده‌بزی تصور می‌کردند و زمانی نیز او را حیوانی با یک سر بز و یک سر شیر می‌پنداشتند (۵) (نک: تصویر شماره‌ی بیست).

1. Kimerik protein  
2. Chimer

رب‌النوع‌های چشمه‌سارها می‌دانستند و آن‌ها را با نیمف‌ها یکی می‌دانستند (۵) (نک: تصویر شماره‌ی ۲۴).

#### The Lymphatic System



تصویر شماره‌ی ۲۳- غدد لنفاوی بدن

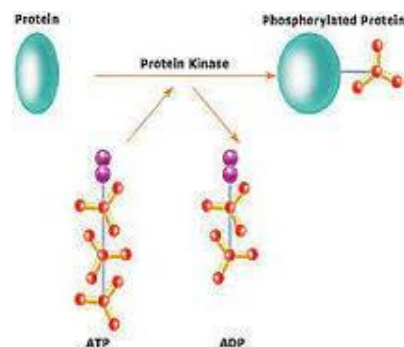


تصویر شماره‌ی ۲۴- نیمف‌ها، مربوط به سال ۱۵۰ م. موزه‌ی

باستان‌شناس پیرئوس (۶)

#### نتیجه‌گیری

استفاده‌ی علم پزشکی از اپونیم‌هایی که بر مبنای اساطیر پدید آمده‌اند، بر مبنای علاقه‌ی انسان به تاریخ و فراتاریخ بوده است. انعطاف‌پذیری و انطباق‌پذیری بی‌پایان اساطیر، توجه به آن‌ها و استفاده از اساطیر را به دنبال داشته است. انسان مدرن



تصویر شماره‌ی ۲۱- کینازها (۲۲)



تصویر شماره‌ی ۲۲- ژانوس (۲۳)

#### لنف<sup>۱</sup>

لنف مایعی شفاف و بی‌رنگ است که از مایع بافت گرفته می‌شود و در رگ‌های لنفاوی قرار دارد (نک: تصویر شماره‌ی ۲۳). لنف از کلمه‌ای لاتین به معنی آب گرفته شده است. ارتباط لنف با خدایان یونانی مشخص نیست. لنف در یونان باستان با نیمف (νύμφη) الهه‌های کوچک طبیعت مرتبط با چشمه‌ها و نه‌رها پیوند دارد (از نظر زبان‌شناسی، لام و نون به هم تبدیل‌شدنی هستند). در داستان‌های عامیانه‌ی لاتینی، لنف‌ها را

#### 1. Lymph

Website: <http://ijme.tums.ac.ir>

سازنده‌ی بدن، نام خود را از اساطیر کلاسیک وام گرفته‌اند که نه نمونه، به اساطیر یونان و روم، یک نمونه به اساطیر مصر که البته آن نیز چنان‌که در متن آمده بی‌ارتباط با اساطیر یونان نیست، و یک نمونه نیز به تفاسیر عهد عتیق مربوط می‌شود. اپونیم مینروا که برگرفته از اساطیر یونان و روم است در علم پزشکی به گج‌گیری اندام‌های بدن اطلاق می‌شده است. جدول شماره‌ی یک، بیانگر پیوند اندام‌ها و اجزای سازنده‌ی بدن با اساطیر است.

با توجه به اساطیر می‌تواند به ریشه‌های اضطراب خود واقف شود و بدون ازخودبیگانگی، با دوران کودکی محض خود ارتباط برقرار کند؛ بنابراین صرف‌نظر از آرای موافقان استفاده از اپونیم‌ها که معتقدند اپونیم‌ها با استفاده از زبان غیرتکنولوژیکی به مفهوم‌سازی بیماری کمک می‌کنند و علی‌رغم نظر مخالفان که اپونیم‌ها را فاقد دقت و استفاده از آن‌ها را منجر به سردرگمی و اختلال در بحث‌های علمی جهانی می‌دانند، تبیین پیوند اپونیم‌ها بر مبنای اساطیر به پیوند علم و هنر کمک می‌کند. بر مبنای این تحقیق، یازده اندام و اجزای

جدول شماری ۱- نام‌گذاری اندام‌ها و اجزای سازنده‌ی بدن بر اساس شخصیت‌های اسطوره‌ای

ردیف	اندام‌ها و اجزای سازنده‌ی بدن	شخصیت اسطوره‌ای	محل اسطوره
۱	تاندون آشیل	آشیل، پهلوان اسطوره‌ای	یونان
۲	شاخ آمون (بخشی از هیپوکامپ)	آمون، ایزد بزرگ مصری	مصر
۳	مهره‌ی اطلس	اطلس، یکی از تیتان‌های نسل دوم	یونان
۴	گج‌گیری مینروا *این قسمت مربوط به کالبد انسان نیست.	مینروا، الهه‌ی خرد و جنگ و عدالت و...	روم
۵	آرچنه (عنکبوت)	آرچنه، دختر بافنده	یونان
۶	کمان کوپید (منحنی بالای لب انسان)	کوپید، خدای عشق	یونان
۷	سیب آدم	میوه‌ی ممنوعه‌ی حضرت آدم	تفاسیر عهد عتیق
۸	ایریس (عنابه)	ایریس، الهه‌ی رنگین‌کمان	یونان
۹	پروتئین کلوتو	کلوتو، جوان‌ترین ایزدبانو در میان «خواهران سرنوشت»	یونان
۱۰	پروتئین‌های کایمریک	شیمیر (حیوانی یالی و موهوم که به شیر و بز شباهت داشت.)	یونان
۱۱	ژانوس کیناز	ژانوس، خدایی با دو چهره	روم
۱۲	لنف	برگرفته از نیمف، الهه‌های کوچک طبیعت	یونان

## منابع

- 1- Panush RS, Wallace DJ, Dorff RE, Engleman EP. Retraction of the suggestion to use the term ‘‘Reiter’s syndrome’’ sixty-five years later: The legacy of Reiter, a war criminal, should not beponymic honor but rather condemnation. *Arthritis Rheum* 2007; 56(2): 693-4.
- 2- Jefferson M, James Parkinson 1755–1824. *Br Med J*. 1973; 2: 601–3.
- 3- Sanepour M, Ostoreshenasi. Ye Yonani dar negahi faratarikhi, Hekmat o Falsafe J, 2011; 8(3): 41-54, [in persian]
- 4- Rasmi A. Nagsh e Iranian dar paydayesh e nemad e pezeshti, *Medical History J* 2012; 4(10); 33-67. [in persian]
- 5- Grimal P. The Culture of Greek and Roman Mythology, translated by Ahmad Behmanesh, 5th Edition, Amirkabir Publishing; 2012. (Vol 1 and 2) [in persian]
- 6- Karenberg A. The world of gods and the body of man: mythological origins of modern anatomical terms, *History. Experimental and Clinical Anatomy J* 2012; 7-22.
- 7- Netter F. *Atlas of human anatomy*, 7th Ed. Tehran: Artin Teb Publishing; 2015.
- 8- Lee C Christopher, Jacobs RL. Achilles, The Man, the Myth, the Tendon, *Iowa Orthop J* 2002; (22): 108–109.
- 9- Witter MP, Amaral DG. *The Rat Nervous System*, 3rd Ed. California, USA: Elsevier Academic; 2004, p. 637-703.
- 10- Bir Shyamal C, Ambekar S, Kukreja S, Nanda A. Julius Caesar Arantius (Giulio Cesare Aranzi, and the hippocampus of the human brain 1530–1589): history behind the discovery, *Neurosurg J* 2015; (122): 971-975.
- 11- View Zh. Egyptian Myths, translated by Abolghasem Esmailpour, Tehran: Caravan Publishing; 2002. [in persian]
- 12- Metmuseum.Org. Anonymous. Marble head of Zeus Ammon. <https://www.metmuseum.org/art/collection/search/257864>, (accessed on: 2012)
- 13- Snell R. *Clinical Anatomy*. translated by Gholamreza Hassanzadeh, Alireza Fathollahi, Mohammad Hossein Ghorbani, Maryam Ba Azm., 2th ed. Tehran: Arjomand Publishing; 2016. Vol 1 and 3. [in persian]
- 14- Grant M, Hazel J. *Classical mythology culture (Greece and Rome)*, translated by Reza Rezaei. Mahi Publication; 2020. [in persian]
- 15- Budrys V. Neurological Eponyms Derived from Literature and Visual Art, *Neurology and Art J* 2005; 53:171–178.
- 16- Reeve M. Eros-piccadilly-circus. <https://fa.wikipedia.org> (accessed on: 2004)
- 17- Hilary Th., Clotho. Pantheon .org. Archived from the original on 5 September. <https://fa.wikipedia.org/wiki/Retrieved> (accessed on: October 10, 2015 )..
- 18- Nabatchian F, Movasati M, Davoodi N. Cloth protein, a biomarker in diagnosis. *Laboratory and Diagnosis Quarterly J* 1399; (48): 54-46. [in persian]
- 19- Prioryman, The three Moirai, or the Triumph of death, Flemish tapestry. [https://en.wikipedia.org/wiki/Moirai#/media/File:Fates\\_tapestry,Betweencirca151\\_and\\_circa1520\\_date.](https://en.wikipedia.org/wiki/Moirai#/media/File:Fates_tapestry,Betweencirca151_and_circa1520_date.) (accessed on: 2021)
- 20- Anonymous. The Chimera on a red-figure Apulian plate, c. 350–340 BC (Musée deLouvre) [https://en.wikipedia.org/wiki/Chimera\\_\(mythology\)#/media/File:Chimera\\_Apulia\\_Louvre](https://en.wikipedia.org/wiki/Chimera_(mythology)#/media/File:Chimera_Apulia_Louvre) (accessed on: 2006)
- 21- Yamaoka K, Saharinen P, Pesu M, Holt III V ET, Silvennoinen O, O’Shea J. The Janus kinases (Jaks), *Genome Biol* 2004; 5(12): 253.
- 22- Hammitzsch A, Lorenz G, Moog F. Impact of Janus Kinase Inhibition on the Treatment of Axial Spondyloarthropathies, *Frontiers in Immunology J* 2020; 11: 1-9.
- 23- Byrne L, Gardner J, Page R, Hart G, Green M J. *The world of myth*, translated by Abbas Mokhber. Markaz publication. 2020 [in persian]

## Original Article

*Correlation between the Eponyms of Medical Sciences and Mythology*Yegane Farnamian<sup>1</sup>, Ateke Rasmi\*<sup>2</sup>

1. Medical student, Student Research Committee, Urmia University of Medical Sciences, Urmia, Iran.

2. Associate professor of Literature and Humanities, Azarbaijan Shahid Madani University, Tabriz, Iran.

**Received:** 13 June 2021**Accepted:** 4 October 2021**Published:** 22 January 2022**\*Corresponding Author****Ateke Rasmi****Address:** Azarbaijan Shahid Madani University, 35 Km Tabriz - Maragheh Road, Tabriz, East Azerbaijan Province, Iran.**Postal Code :** 5375171379**Tel:** (+98) 9059424547**Email:** [rasmi1390@yahoo.com](mailto:rasmi1390@yahoo.com)**Citation to this article:**Farnamian Y, Rasmi A. Correlation between the Eponyms of Medical Sciences and Mythology. *Medical Ethics and History of Medicine*.2021; 14: 348-362.**Abstract**

The medical terms currently used are derived from a variety of sources. These terms are often derived from an eponym. Eponyms are a long-standing tradition in medicine. Eponyms usually involve honoring a prominent physician-scientist who played a significant role in identifying the disease or the person who first reported the disease or the area where a disease first broke out in there. Eponyms are sometimes associated with myth, literature, and art. Of course, the mythological, literary, and artistic figures used in medicine as eponyms are mostly related to Greek and Roman mythology and English and German literature. However, without knowing the ancient records of a disease such as Sarsam (delirium), Barsam (pleurisy), Da'alfil (elephantiasis), Da'al-Raqs (chorea), Pisi (Vitiligo), Degg (languish), Zat-ul- reyeh (Pneumonia), and Zat-ul-Janb (pleurisy), one can specialize in medicine, but, recalling of literary and mythological letters, even those that have no practical application today or have been forgotten somewhere in the history of medicine, can soften medical science and allow us to link science and art. In this article, eponyms that are related to the sciences of anatomy and biochemistry are studied based on myth.

**Keywords:** Eponym, Myth, Medicine.